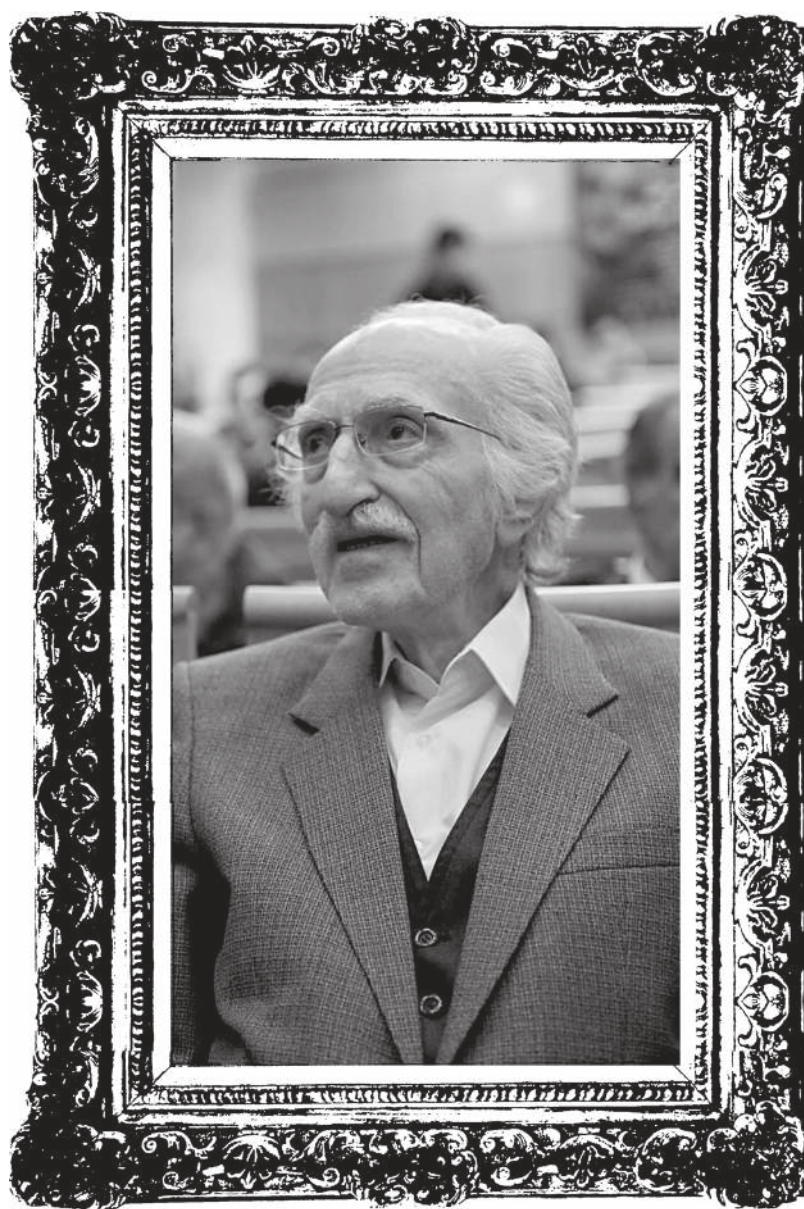


# حالات و مقامات ابوالح

دکتر ضیاء موحد

استاد فلسفه و منطق، نویسنده و شاعر

مقامات ابوالح



دعوت  
اسم الفاضل آقا  
شیراز کیون اسم الفاضل  
داتا گنجینہ کیون اسم الفاضل  
عظیم حضرت مولانا محمد رفیع الرحمن دہلوی  
ان کیون اسم الفاضل



## \* سن نجفی

کنار زاینده‌رود مثل همیشه همراه هم قدم می‌زنیم  
و مرگ را به تودسترس نیست

مدرک دکتری نداشت. او که برای تحصیل به فرانسه رفته بود و در کلاس‌های مارتینه هم شرکت کرده بود و پایان‌نامه هم نوشته بود، ناگهان به اصفهان آمد و دیگر بازنگشت و بلافاصله کتاب ترجمهٔ *بچه‌های کوچک قرن* را منتشر کرد. یک بار هم که مارتینه به ایران آمد، استاد از دیدن او امتناع ورزید. شاید به دلیل ناتمام گذاشتن تحصیل از او خجالت می‌کشید.

دکتر علی‌اشرف صادقی که از همدوره‌های استاد است می‌گوید: «کار پایان‌نامهٔ نجفی تمام شده بود». ایشان از مدرک و موفقیت‌های ظاهری فراری بود و زمانی که دانشگاه پر از مدرک‌های تقلبی شد، جای خود را بیرون از دانشگاه بیشتر پسندید و حاضر به انتخاب یکی از دو راهی که آنها پیش پایش گذاشتند نشد. یکی از آن دو راه مرئی شدن و دیگری دریافت سمت استادیاری با گذاشتن منت بر سر این مرد بزرگ بود. امیدوارم *غلط‌نویسیم* نجفی به آن شکلی که خودش می‌خواست منتشر شود و بیش از پیش مرجع گردد.

کار عروضیات ایشان هم به عهدهٔ دکتر طیب‌زاده است که انتخاب آقای نجفی هم همین بود.

با این گلی که در باغچه‌ات روییده  
مرگ را به تودسترس نیست  
آفتابی از سایه‌ها شب را نورانی کرده  
در نقش جهان گل و مرغ جان گرفته‌اند  
گل گوش پهن کرده

و مرغان ساکت نشستند  
تا به هزار و یک شب تو گوش سپارند  
و مرگ را به تودسترس نیست  
سایه‌روشن‌ها با آهنگ وزن‌های تودر ایوان می‌رقصند  
و مرگ را به ایوانت دسترس نیست

کنار زاینده‌رود مثل همیشه همراه هم قدم می‌زنیم  
و مرگ را به تودسترس نیست

استاد ابوالحسن نجفی مانند بعضی که کتاب‌هایی ترجمه می‌کنند و حتی آن را نمی‌فهمند نبود و کتاب‌هایش را برای ترجمه با دقت خاصی انتخاب می‌کرد. در مورد دیگران در طول دوران دوستی چهل‌سالهٔ ما هرگز صحبت، غیبت، پیشداوری و قضاوت نمی‌کرد.

ما هر هفته جمعه‌ها چند ساعتی را در خدمت ایشان بودیم که برای آن جلسات خود استاد با ما تماس می‌گرفت و می‌گفت مطلبی بیاورید تا بخوانیم. در جمع ما فردی بود که هر هفته به عشق و شوق نجفی می‌آمد و نجفی به خاطر همان یک نفر از بیمارستان با من تماس گرفت و گفت فلانی هر جمعه می‌آمد، حالا که من بیمار شده‌ام شما آن جلسات را برگزار کنید ایشان هم بیایند. در آن هفته‌ها گاهی استاد از مجله‌ای داستانی زیبا را برایمان می‌خواند و وقتی می‌پرسیدیم نویسندهٔ آن کیست و نام ناشناس او را می‌شنیدیم، متوجه احترامی می‌شدیم که نجفی به جوان‌ها و کارهایشان می‌گذاشت. چون طبعاً آن نویسنده جوان بود که ما او را نمی‌شناختیم. مجلات را ورق می‌زد و با دیدهٔ قبول می‌خواند و در پی غلطگیری نبود. ایشان چندین بار از اینکه استعدادهایی را دیر کشف کرده بود، اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت: «اگر زودتر آنها را می‌یافتیم حرام نمی‌شدند».

گاهی یکی از دوستان ما می‌گفت من خجالت می‌کشم نوشته‌ام را بدهم استاد بخواند و ویرایش کند چون می‌دانم وقتی که او صرف این کار می‌کند، بیشتر از وقتی است که من صرف نوشتن آن کرده‌ام.

ایشان نمی‌گذاشت جلو اسمش «دکتر» بنویسند چون ایشان

\* متن سخنرانی دکتر ضیاء موحد در مراسم «سایهٔ خورشید»، به مناسبت چهلمین روز درگذشت استاد ابوالحسن نجفی، که در روز سه‌شنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۹۴ در دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد ایراد شد.